



زبان فارسی را چگونه باید آموخت

محمد جعفر محجوب، استاد دانشگاه

ادب فارسی را جزء برنامه ورشته خویش بشمارد باری از آموختن زبان یعنی درست گفتن و درست نوشتن و درست خواندن و نیکو فهمیدن زبان مادری خویش وی را گزیری نیست و در هر رشته که بخواهد تحصیل کند، تسلط بر زبانی که با آن درس می خواند و سپس معلومات خویش را بدان زبان عرضه می کند یا مورد استفاده

در شماره گذشته گفتگویی در باره زبان و ادب و تفاوتها و همانندیهای آن دو داشتیم و اینک برای آغاز کردن بحثی دیگر، اشارتی مختصر به یکی دو نکته از آن گفتگو لازم است:

نخست آن که گفتیم زبان دیگر است و ادب دیگر، و اگر دانشجو یا دانش آموزی آموختن

قراری دهد برای او در درجه اول لزوم و اهمیت است. بنابراین نکته نخستین که به عنوان مقدمه بحث فعلی باید بدان توجه کنیم این است که دانش آموز و دانشجو باید زبان فارسی را بداند و این امری است که به هیچ روی نمی توان از آن چشم پوشید یا در آن مسامحه و اغماض رواداشت و خوش بختانه پس از يك غفلت هفتصد ساله (۱)، رفته رفته دستگاه های فرهنگی و آموزشی کشور به این نکته مهم توجه پیدا می کنند و کم کم اهمیتی که زبان ما در گسترش فرهنگ جدید دارد، شناخته می شود و دخالت مؤثر و تأثیر عظیمی که دانستن زبان و تسلط بر آن برای تسهیل تفاهم و تعبیر مطالب و بیان معانی و مضمون های دقیق و پیچیده دانش و فلسفه و ادب امروز دارد - و هر روز هم این تأثیر و اهمیت روز افزون است - آشکار می گردد و این خود مایه امیدواری است و می توان بدین ترتیب چشم به راه فرا رسیدن روزی داشت که زبان فارسی از رکود و جمود قرن های گذشته بیرون آید و مفصل آن نرم شود و انعطاف کافی برای بیان مطالب دقیق علمی پیدا کند و مانند هر زبان زنده و پرتحرک امروزی، وظایفی را که در زمینه پیشرفت روز افزون دانش در ایران و جهان بر عهده دارد، به روانی و آسانی انجام دهد.

نکته دوم این بود که گفتیم با آن که زبان و ادب با هم تفاوت دارند و مثل تفاوت شعر خاقانی و نظامی با گفتگوهای روزانه یا عبارات های يك آگهی تجاری یا خبر سیاسی داخلی و خارجی با نخستین نگاه آشکار می شود، باز نمی توان حد فاصلی تعیین کرد و لغت های اقواعد و مضمون ها و متن هایی را نشان داد و گفت: این ها در قلمرو زبان قرار گرفته و هر چه از این حدود بیرون است جزء ادب به شمار می آید.

این خاصیت مربوط به زبان فارسی تنها نیست. تمام زبان ها چنین وضعی دارند. یعنی قسمتی از آثار و میراث های هر زبان مطلقاً جزء

آثار ادبی به شمار می آید. قسمتی دیگر نیز به طور قطع و یقین مربوط به زبان است؛ اما قسمتی دیگر هست که در هر دو مشترك است و مانند «نیم سایه» که فصل مشترك بین نور و ظلمت و تاریکی و روشنایی است به هر دو قسمت مربوط می شود. در گفتار گذشته گفته بودیم که زبان و ادب مثل نورهای رنگا رنگی که از تجزیه طیف خورشید حاصل می شود در عین تمایز از یکدیگر، حد فاصلی ندارند و هیچ ناظری نمی تواند تشخیص دهد که نور قرمز کجا به پایان می آید و نور نارنجی آغاز می شود، یا در کجا رنگ نیلی جای خود را به بنفش می دهد و در حقیقت چنین حد فاصلی وجود ندارد تا بیننده بتواند آن را تشخیص دهد.

کلماتی چون کوفته و پیاز پسته و دیگر وهاون و آسیا سنگ و مرغابی، بی هیچ تردیدی مربوط به زبان است نه ادب؛ اما وقتی شیخ اجل سعدی آن ها را در گلستان یا غزل های بی نظیر عاشقانه خویش می آورد و این گونه بیت ها را می سراید:

کوفته بر سفره من گو مباش

کوفته را نان تهی کوفته است

آن که چون پسته دیدمش همه مغز

پوست بر پوست بود همچو پیاز

سهمگین آبی که مرغابی در او ایمن نبودی

کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربودی

۱- از قرن هفتم هجری به بعد - شاید به علت هجوم مغول و برچیده شدن قهری بساط درس و بحث و از بین رفتن سنت ها نوعی انحطاط و سهل انگاری و ولنگاری در نوشتن نثر فارسی پدید آمد و رفته رفته غلط های عجیب در زبان راه جست و این فترت همچنان ادامه یافت، و کوشش های یکی دو تن بزرگانی چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی نیز نتوانست آن را به اصلاح بازآورد. این قدر شد که آن بزرگان پایه ای برای اصلاح نهادند ولی هنوز هم تمام آن غلط ها و نابسامانی ها اصلاح نشده است.

نه هاونم که بنالم به کوفتن از یار
چو دیگ بر سر آتش نشان که بنشینم
با مطالعه این بیتها هیچ تردیدی برای ما
پدید نمی آید که مانع قراردادن آنها در ردیف
آثار ادبی شود. همچنین وقتی در یک دهه دور افتاده
از زبان روستایی بی سوادى در موقع مناسب
می شنویم که می گوید :

ترحم بر پلنگ تیز دندان
ستمکاری بود بر گوسفندان

و یا :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود
و نیز مثل های دیگر مانند: در کار خیر حاجت
هیچ استخاره نیست ؛ فواره چون بلند شود
سرنگون شود ؛ جواب ابلهان خاموشی است
یا این بیت معروف نظامی :

در نومیدی بسی امید است پایان شب سپید است
باز شك نمی کنیم که این روستایی مدرسه
ندیده و حتی به مکتب نیز نرفته و الفبا را
نیاموخته و استشهاد به این بیتها و مثال هادر
موقع مقتضی و مناسب را در دامان مادر و آغوش
خانواده و از اهل زبان آموخته است و مصراع
نسبة مشکل حافظ : در کار خیر حاجت هیچ
استخاره نیست جزء زبان اوست و - لا اقل در
مورد تمثیل بدان ها از طرف توده مردم -
نمی توان آنها را جزء ادب فارسی در شمار
آورد . آری ، هزاران بیت و مثل و عبارت از
این قبیل ، از فردوسی و سعدی و حافظ و سنائی
و قصاب کاشانی و دیگران جزء زبان است ؛ گو
این که نخست بار بر زبان شاعر و ادیب یا حتی
هنرمندی نابغه رفته و در جای خود نیز از شاهکارهای
زبان به شمار می آید و یکی از نشانه های ارزش
هنری آن همین قبول عامی است که یافته و
رنگ جاودانگی است که به خود گرفته است.
بسیار خوب ، حالا بحث خود را شروع

کنیم : ما گفتیم که جوانان مدرسه دیده باید
زبان را بیاموزند و خوب هم بیاموزند و بدان
تسلط داشته باشند . اما این تسلط از چه راهی
به دست می آید؟

آیا قبول دارید که وقتی در رادیو و تلویزیون
از دانش آموزیا دانشجویی می پرسند که مثل :
«از دعای گربه کوره باران نمی آید» یا «فضول
را بردند جهنم گفت هیزمش تراست» چه معنی
دارد و در چه مواقعی به کار می رود ، یا از او
می خواهند مثلی بگویند که در آن کلمات موش
و جاروب وجود داشته باشد و او از جواب گفتن
عاجز می آید ، چنین شخصی زبان نمی داند و
بی اطلاعی او به هیچ روی مربوط به ندانستن
ادب فارسی نیست ؟

علت این که جوانان معنی این گونه مثلها
را نمی دانند این است که این گونه عبارتها
معنی تحت اللفظی خود را نمی دهد : دنبال
نخود سیاه فرستادن به معنی سر گرم داشتن کسی
به کاری پیهوده و غافل ساختن اوست و چاه کن
همیشه ته چاه است یعنی آدم بدخواه و بد نیت
پیش از همه به خودش صدمه می زند و هر آسیاب
نو ، گروگری دارد یعنی هر کس در دوران جوانی
یا در آغاز کار و تازه نفس بودن شور و هیجان و
فعالیتی دارد و بر همین قیاس است سایر مثلها
و تعبیرها . این جوان تا مجاز و استعاره و کنایه
را نشناسد و نداند و تا معنی بسیاری از این مثالها
را در مدرسه یا مکتب اجتماع از استادان یا
بزرگتران فرا نگیرد در زبان خویش مسلط و
کامل نمی شود. به عبارت دیگر اهل زبان احتیاج
دارند که زبان - نه ادب - را هم پیش معلم
بخوانند ؛ حالا خواه این معلم در سر کلاس به
آدم درس بدهد و خواه پژوهنده مثل صادق هدایت
در هر قهوه خانه و بازار و خیابان و کوی و برزن و
کارگاهی سر بکشد و دائم دفتر یادداشت و مداد
نیز در اختیار داشته باشد و هر چه را که نخست بار
از کسی شنید یادداشت کند و به خاطر بسپارد .

و در میان استادان زبان نیز آن کسان را برگزید که از دیگران سبق برده و آثارشان رنگ خلود یافته و پایه‌های زبان بر گفته و نوشته ایشان استوار شده است .

اما در این مقام وقتی مثلاً نام سعدی را به عنوان معلم اول زبان فارسی در زبان می‌خوانیم گاه آثار نارضایی را در وجنات شاگردان می‌خوانیم و گاه - اگر شاگردی گستاخ‌تر در سر درس باشد - اجازه می‌خواهد و برای آن که به استادش بر نخورد می‌گوید: ما که به زبان فارسی امروزی احتیاج داریم ، آیا بهتر نبود آثار کسانی را مطالعه کنیم که ما را به فارسی امروز راهنمایی کند و بر تسلط ما به فارسی امروزی بیفزاید ؟ مثلاً آیا بهتر نیست به جای سعدی و بیهقی ، هدایت و آل‌احمد بخوانیم ؟

جواب این سؤال را در پایان این گفتار عرض می‌کنم ؛ اما بعد از این که معلم - به خیال خود تمام دلیل‌ها و برهان‌ها را اقامه کرد و آنچه از پیراستاد در خاطر داشت و تجربه‌سالیان درازش بدان حکم می‌کرد ، برای شاگردان خود خواند و تصور کرد که ایشان را قانع کرده است بعد درس را آغاز می‌کند و شاگردان نیز خواهی نخواهی گوش می‌کنند و یادداشت بر می‌دارند و درس را کم یا بیش یاد می‌گیرند و تحویل می‌دهند و نمره‌ای دریافت می‌دارند و کار را تمام‌شده می‌پندارند !

اما اگر در خلال این احوال ، یا در پایان سال ، معلم از شاگردان بخواهد که اگر انتقادی درباره روش کار و برنامه اودارند باز گویند ، آن وقت در میان گفته‌ها و نوشته‌های شاگردان به چنین مطالب و عباراتی بر می‌خورد :

«احساس می‌کنم که ما در تنگنای ادبیات قدیم به تله افتاده‌ایم و آنچه مطلقاً از آن صحبتی نبود و نشد ، ادبیات جدید است ، البته این مطلب را با مقدمات و مرغبات فراوان می‌نویسد و پس از مقداری تعارف و تکلم تکه و

غرض آموختن است ، جا و نحوه آن فرق نمی‌کند ؛ منتهی عیب کار ما این است که نه تنها در مکتب جامعه چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه و ذهن طالب و عطش دانستن نداریم ؛ بلکه در سر کلاس نیز که مقام رسمی آموختن و جایگاه فرا گرفتن است ، به جای تحصیل علم چشم به راه تأمین نمره قبولی هستیم و اگر آن به دست آمد باقی را سهل می‌پنداریم و به هیچ می‌گیریم !

کمی از بحث دور افتادیم . سخن در این بود که زبان را هم باید آموخت . البته بهترین دانش آموز آن است که به قول فردوسی يك لحظه از آموختن نیاساید و گفتار رسول اکرم را که فرمود **خذ العلم من افواه الرجال** - دانش را از دهان مردم فراگیرید - به کار بندد و هر چه در هر جا از هر کس شنید به خاطر بسپارد و خود را از دانستن آن بی‌نیاز نداند و به درسی که در مدرسه می‌گیرد و کتابی که بر طبق «برنامه» می‌خواند اکتفا نکند. این غایت مطلوب در کار آموختن است و چنین شاگردی است که دیر یا زود به استادی می‌رسد و نه در زبان که در هر رشته‌ای که منظور نظر اوست صاحب نظر و مجتهد و کارشناس می‌شود . اما اکنون بحث ما در باب برنامه‌ای که در مدرسه باید برای آموختن زبان در نظر گرفت ، دور می‌زند. زبان را از روی چه کتاب‌ها و چه آثاری باید بیاموزیم و چگونه باید بدان مسلط شویم ؟ چه متن‌هایی را برگزینیم که بیشترین فایده را در کم‌ترین مدت و مختصرترین مقدار درس در برداشته باشد ؟ مشکل اصلی این است و بسیاری از دوستان جوان ما - دانش آموزان و دانش‌جویان - در انتخاب همین گونه مطالب و خواندن همین گونه متن‌ها که باید ایشان را به نقطه حقیقت راه بنماید گرفتار خطا می‌شوند و داوری نادرست می‌کنند !

باز این اصل کلی را همگان قبول دارند که برای نیکو آموختن زبان باید آثار کسانی را که در زبان به استادی رسیده‌اند مطالعه کرد ؛

پاره کردن که روش شما چنین و چنان است و دل سوزی و صمیمیت شما چنین و چنان قابل تقدیر است ، داستان غم انگیز « تله افتادن » خودشان را بازگو می کند و سرانجام می گوید که اگر قدری ادبیات جدید هم به ما درس می دادید دیگر درس شما هیچ عیب و علتی نداشت !

این را هم عرض کنم که شاید این بزرگوار رویش نشده رک و پوست کنده بگوید : آقاتاکی در آثار عصر اتابکان فارس مستغرقی ! سعدی دیگر کهنه شده و از مد افتاده است ؛ حالا اگر خیلی می خواهی کهنه پرست باشی از جمال زاده شروع کن و به هدایت و آل احمد و چوبک و دیگران خاتمه بده و ما را به درد سر مینداز ! البته می گذریم از این که بنده روزاول به دوستان گفته بود که این درس کلاس برای سواد فارسی شما هیچ معجزه ای نمی کند ، باید برای تسلط بر زبان زیاد بخوانید و فهرستی ، هم از کتاب های بسیار فصیح و شیرین و ساده قدیم ، و هم از آثار امروزی نویسندگان ایرانی و هم از شاهکارهای ادبی جهان که به فارسی ترجمه شده در اختیارشان گذاشته و توصیه کرده بود که این کتاب ها را بر طبق برنامه ای منظم مطالعه کنند تا قدری راه بیفتند .

اما نکته جالب توجه این است که یکی از این جوانان « تله افتاده » گزارش سفر حج شادروان آل احمد موسوم به « خسی در میقات » را خوانده بود (یا می خواند یا می خواست بخواند و یا فقط اسمش را شنیده یا پشت شیشه کتاب فروشی چشمش بدان افتاده بود) . در هر حال اشکالی که داشت و از من پرسید این بود که آقا نام این کتاب خسی در میقات (به دو فتحه بر وزن ضربات) است یا خسی در میقات (بر وزن میراث) ! عرض کردم میقات است بر وزن میراث . گفت : من پرسیده ام می گویند میقات (بر وزن برکات) است . گفتم بی ربط می گویند . فرزند ! این نام محلی است ، نام محل هایی است در اطراف

مکه که گزارندگان حج باید از آن جای ها به حال احرام در آیند و مناسک حج را آغاز کنند ؛ و تو برای دانستن نام درست آن یا باید بروی و آن جا را ببینی و نامش را بشنوی ، یا با شعر و ادب فارسی آن اندازه آشنایی داشته باشی که بدانی اگر این کلمه را به فتح اول و دوم بخوانند وزن شعر فاسد می شود و مثلا این شعر حافظ را دیده باشی :

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم

همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم
یا دست کم درس تعلیمات دینی سال دوم متوسطه یا سال ششم ابتدائیت را در باب حج در خاطر داشته باشی تا بدین اشکال دوچار نشوی اما چه کنم که استطاعت حج نداری و ادب قدیم را هم از مد افتاده می دانی و درس فقه و تعلیمات دینی را هم - لابد چون معلمش پیر بوده ، یا با روح مدرنیسم امروزی سازش نداشته - نیاموخته ای و آن چهار کلمه صرف و اشتقاق عربی دوره اول متوسطه را هم که فقط برای دانستن حرکات و شیوه ساختن کلمات عربی مستعمل در فارسی در بر نامه گذاشته شده و بی آن نمی توانی فارسی را درست و بی غلط بخوانی ، از نظر انداخته ای و حالا در دانشکده ، که به قول تو باید آثار بزرگ ادبی امروز را مورد بحث و نقد قرار داد ، اولین اشکال تو در آخرین و جدیدترین کتاب آل احمد این است که میقات را چگونه باید خواند . لابد اشکال دوم هم این است که خسی یعنی چه و سومین مشکل هم این که چرا اسم کتاب را خسی در میقات گذاشته و خسی و خاشاک در میقات چه کار دارد و مگر رفتگران دولت عربستان سعودی میقات را جارو نمی کنند که خسی در آن یافت شود ؛ و بعد هم مشکلات دیگری از قبیل معنی بقیع و رکن و حجر الاسود و احرام و رمی جمره و عرفات و منی و سعی بین صفا و مروه و و پیش می آید . خوب عزیز من ، تو چگونه می خواهی

بفهمی و بدانی که نویسنده این کتاب را خوب نوشته یا بد؟ و اگر خوب نوشته مزایای آن چیست و اگر بد نوشته، عیب و ایراد آن در کجاست؟ خلاصه با کدام مایه می خواهی از این کتاب، یا کتاب هایی مانند آن نقد و بحث هنری کنی، یا اگر کسی بحث و نقد کرد گفته او را بفهمی و بیاموزی؟!

اما تله ای هم که دوستان در آن افتاده بودند دیدنی بود: در همان جا که خواسته بودم ایرادهای روش کار را بگویند، پنج شش بیت از بوستان سعدی را نیز داده بودم که معنی آن ها را بنویسند و گفته بودم که در این بیت ها هیچ لغتی که شما ندانید وجود ندارد، و اگر معنی واژه ای را نمی دانید پرسید تا بگویم و بعد آن ها را - یعنی آنچه را که از آن بیت ها دستگیرتان می شود - ساده و روشن بنویسید. بعضی از بیت ها این است:

دو کس بر حدیثی گمارند گوش

از این تا بدان، زاهر من تا سروش:

یکی پند گیرد، دگر ناپسند

نپردازد از حرف گیری به پند

فراوان سخن باشد آکنده گوش

نصیحت نگیرد، مگر در خموش

حذر کن ز نادان ده مرده گوی

چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

و با آن که معنی این بیت ها روشن است باز

بدان اشارتی می کنم. می فرماید: دو تن بر

سخنی گوش می دهند و حال آن که فاصله بین

آن دو تن از لحاظ معنی به اندازه فرق بین

شیطان و فرشته است: یکی از آن دو، از آن

گفته پند می گیرد و دیگری از حرف گیری و

عیب جوئی که کاری ناپسند است به پند گرفتن

نمی پردازد یعنی در موقع شنیدن تمام فکرش

متوجه آن است که چگونه از گوینده عیب جوئی

کند و ایراد بگیرد.

شخص پر حرف (فراوان سخن صفت مرکب

است یعنی پر گوی) گوشش پراست (یعنی فقط به فکر حرف زدن است و به گوش دادن نمی رسد) و نصیحت اثر نمی کند مگر در کسانی که خاموش باشند و در نتیجه فرصت و حالت شنیدن و پند گرفتن داشته باشند.

از نادانی که به اندازه ده مرد حرف می زند پرهیز و مانند دانایان یک سخن بگوی (= کم حرف بزن) اما سنجیده و پرورده و از روی عقل و فکر بگوی.

متأسفانه نه تنها هیچ یک از شاگردان به طور کامل و بی نقص معنی بیت ها را در نیافته بودند؛ بلکه حتی این فکر به ذهنشان نرسیده بود که ممکن نیست سخنوری استاد مانند سعدی حرفی نامعقول و بی معنی بزند و اگر معنی نامربوطی از این بیت ها به نظرشان می آید نتیجه بی اطلاعی ایشان است نه نقص گفته شیخ! و به همین سبب مطالبی که نوشته بودند غالباً معنی معقول و راست و درستی هم نداشت، یعنی نه تنها به بیت ها مربوط نبود، بلکه مستقلاً و صرف نظر از آیات هم معنی درست و دانا پسندی از آن به دست نمی آمد!

این بود تله ادبیات قدیم؛ و دوستان هیچ فکر نکرده بودند که این نه مربوط به ادبیات است و نه قدیم یا جدید بودن آن؛ این مربوط به داشتن سواد فارسی است ورنه چطور ممکن است بگویم که دانستن معنی «فراوان سخن» یا «گرفتن» به معنی اثر کردن و «ده مرده گوی» به معنی کسی که معادل ده مرد سخن می گوید مال قدیم است و توقع نداشته باشیم که دانش جوی دوره عالی امروزی معنی آنها را بداند! مخصوصاً امروز که با گسترش زبان فارسی ادیبان و اهل قلم در بدر به دنبال ترکیب های درست و زیبای فارسی می گردند که آن ها را جایگزین اصطلاحات و ترکیب های عربی یا اروپایی کنند! البته بعد هم گفتیم که اصلاً صحبت ادب

در بین نیست که در باره آموختن ادب قدیم یا جدید و ترجیح آموختن یکی بر دیگری سخن بگوییم. مطلب مربوط به زبان است و زبان قدیم و جدید ندارد و جان کلام این جاست که جوانان ما زبان فارسی را نمی دانند یا کم می دانند؛ به استثنای آن کسانی که به راه نمایی استاد یا به سائقه ذوق و علاقه خویش آن را به درستی آموخته باشند.

آن گاه گفتم اگر شما این بیت های بوستان را «ادبیات» دانسته اید به خطا رفته اید زیرا من آن ها را به عنوان آثار زبان فارسی به شما دادم ورنه در همین بوستان که جزء آثار منظوم بسیار ساده فارسی، یا ساده ترین اثر منظوم فارسی است بیت ها هست که جز بادلالت استاد به معنی آن ها راه نتوان برد مانند این بیت:

چو چشمارو آن گه خورند از تو سیر

که از بام پنجه گز افنی به زیر

و سپس چند بیت از يك قصیده خاقانی را

خواندم و گفتم آنچه را که ادب فارسی می گویند

این هاست و البته هم این گونه آثار، وهم بحث

و انتقاد و امعان نظر در آثار ادبی جدید، اعم

از شعر و داستان کوتاه و داستان و نمایش نامه

کاری است فنی و کسانی که طالب دانستن آن ها

هستند باید در رشته ادب فارسی تحصیل کنند

و برای شناخت ادب امروز لازم است که

در باره ادب جهانی و تحول و شناخت

آثار معروف آن نیز اطلاعاتی به دست آورند و

معلوماتی کسب کنند و آن کاری است غیر از

آموختن زبان فارسی؛ و برای این که

خوانندگان عزیز این گفتار نیز تفاوت آن

بیت های شیخ اجل را با آنچه جنبه ادبی محض

دارد و جزء اطلاعات اختصاصی دانش جویان

رشته ادب فارسی به شمار می آید درک کنند

بیتی چند از يك قصیده خاقانی را یاد می کنم:

رخسار صبح پرده به عمدا برافکند

راز دل زمانه به صحرا برافکند

مستان صبح چهره مطرا به می کنند

کاین پیرطیلسان مطرا برافکند

گردون یهودیانه به کتف کبود خویش

آن زرد پاره بین که چه پیدا برافکند

جنبید شیب مفرعه صبح، هم کنون

ترسم که نقره خنگ به بالا برافکند

درده رکاب می که شعاعش عنان زنان

بر خنگ صبح برقع رعنا برافکند

چون بر کشد قواره دیبا ز جیب صبح

سحرا که بر قواره دیبا برافکند...

طاووس بین که زاغ خوردوانگه از گلو

گاورس ریزه های منقا بر افکند!

این گونه شعرها، و آثاری که از جهات

و جنبه های دیگر قابل بحث و توضیح و شرح

و بسط و امعان نظر است؛ و نیز آثار منثور

دشواری که باید در محضر استاد خوانده شود

در ادب فارسی بسیار زیاد است و جوانان ما

باید متوجه این نکته باشند که آنچه از آثار

گذشتگان در دوران های تعلیمات متوسطه

بدیشان عرضه می شود؛ بیشتر باید هدفش آموختن

زبان به دانش آموزان باشد - و هست - اما

فراموش نکنند که زبان و ادب مرزی مشخص

ندارد و هر اثر زبان رویی در ادب دارد.

علاوه بر این آشنایی مختصری با ادب درخشان

فارسی نیز مطلبی است که لزوم آن برای کسانی که

تحصیلات متوسطه را می گذرانند قطعی به نظر

می رسد.

در پایان این گفتار چند کلمه هم در باب

آن که چرا برای آموختن زبان بیشتر آثار

گذشتگان را برای خواندن در کلاس درس و

در محضر استاد مطمح نظر قرار می دهیم بگوییم؛

گواین که شاید پاسخ این سؤال در ضمن بحثی

که طولانی هم شد داده شده باشد.

* یکی از علت های این کار این است که

دانش آموزان - خاصه آنان که علاقه مندتر

هستند. با زبان امروز تماس دائمی دارند و آثار ادبی امروزی نیز بیش از آثار گذشته در دسترس ایشان قرار دارد و می‌توانند، بلکه باید این آثار را، به صورت مطالعات فوق برنامه و خارج از آن بخوانند و اگر مشکلی داشتند از معلم خویش پرسند.

* دیگر این که در همه جای دنیا معمول است که برای تسلط یافتن بر زبان آثار کلاسیک آن، و کتاب‌های فصحا و استادان درجه اول آن زبان را می‌خوانند گو این که در هیچ یک از زبان‌های زنده دنیا زبان امروزی با آنچه در آثار استادان سلف آمده است یکسان نیست. هیچ انگلیسی‌زبانی امروز به زبان شکسپیر سخن نمی‌گوید؛ اما برای پرورش ذوق و صفای قریحه و دست یافتن به دقایق زبان خویش آثار شکسپیر و امثال وی را می‌خواند و این کار را از دبستان با مطالعه متن‌های ساده شده آن بزرگان آغاز می‌کند و در تمام دوران تحصیل ادامه می‌دهد.

اگر چه این روش محصول تجربه چند صدساله ملت‌های جهان است و همان تعقیب این روش از طرف آن‌ها برای ما نیز می‌تواند سرمشق باشد و آنان از سر هوس پاتعصب چنین کاری را تجویز نکرده‌اند لیکن از نظر منطقی و عقلی نیز در باب درستی این روش می‌توان استدلال کرد:

شک نیست که آثار استادان بزرگ هر زبان خاصه آنچه مربوط به دوران‌های قدیم‌تر است، دشوارتر از زبان و آثار ادبی امروزی است؛ اما همان گونه که برای تمرین راه پیمایی جوانان را به راه‌های دشوار و سربالا و پیچاپیچ می‌برند و آنان را به صرف نیروی فراوان وادار می‌کنند تا ورزیدگی یابند و بتوانند راه‌های هموار را به آسانی و بی‌تحمّل رنجی فراوان پیمایند؛ برای آموختن زبان نیز وقتی دانش‌آموز آثاری را که فهمیدن آن مستلزم دقت و تأمل است فرا

گرفت و به دقایق و معضلات زبان وقوف یافت، دیگر در خواندن و نوشتن به زبان امروز نه تنها احساس دشواری نمی‌کند، بلکه می‌تواند در آن با وقوف و آگاهی کامل اظهار نظر کند و دقایق و رموز آن را به آسانی دریابد.

از این گذشته قسمتی از مطالب و اطلاعات هست که جزء پایه‌های اساسی زبان و ادب در شمار است و چون همواره آثار بزرگ و معروف گذشته در ذهن و ذوق نویسندگان بعدی تأثیر فراوان بر جای می‌گذارد، دست یافتن به سرچشمه و اطلاع یافتن از مبانی و منابع اصلی زبان و ادب بر قدرت و تسلط پژوهنده می‌افزاید و او را در یافتن سلسله علت و معلول‌ها و دقایق و اصطلاحات و ترکیبات و تعبیرات قوی دست می‌سازد. مثلاً در زبان فارسی سعدی جزء استادان طراز اول است و فارسی امروزی ما بر پایه‌هایی قرار گرفته که سعدی آنها را عرضه کرده است، زبان امروز ما نه زبان فردوسی است نه زبان عنصری و انوری و ابوالمعالی و بیهقی، بلکه فارسی امروز ما زبانی است که سعدی بنای آن را گذاشته است. سادگی و سهولتی که امروز زبان فارسی بدان روی آورده، به صورتی کامل و حیرت‌انگیز در شعر و نثر سعدی دیده می‌شود؛ بی‌تکلفی در بیان، مدد گرفتن از زبان زنده مردم کوچک و بازار، ساختن جمله‌های موجز و اندک لفظ و بسیار معنی و رعایت مساوات در انشای کلام و پرهیز از تصنع و تکلف خارج از حد و در عین حال توجه داشتن به زیبایی سخن - و ده‌ها امتیاز انکارناپذیر دیگر که نه جای بحث آن در این جاست و نه بنده مرد این میدان است - از خصوصیت‌های سخن سعدی است. مرحوم فروغی نوشته است که دوستی می‌گفت سعدی چه قدر در زبان فارسی استاد بوده که هفتصدسال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است؛ بدو بقیه در صفحه ۶۴

آتش نی !

شکر لب جوانی نی آموختی
که دلها در آتش چونی سوختی
پدر بارها بانگ بر وی زدی
به تندی و آتش در آن نی زدی
شبی بر نوای پسر گوش کرد
سماعش پریشان و مدهوش کرد
همی گفت و بر چهره افکنده خوی
که آتش به من در زد این بار، نی
سعدی

زبان فارسی را چگونه باید آموخت

بزرگوار برای دفاع از استادی مسلم خویش
در سخن گفتن پارسی به مدافعی چون من نیاز
ندارد . بنده شیخ اجل را به عنوان مثل اعلا
نیکو گفتن برگزید و در نه تمام کسانی که آثارشان
از صافی دقیق قرون و اعصار گذشته و در نظر
متقدمان و متأخران و معاصران آیت فصاحت
شناخته شده است در این فضیلت با سعدی شریکند
و مطالعه آثارشان برای آموختن زبان مفید است .
یهوده نیست که از میان صدها کتاب نثر دو یا
سه کتاب مانند گلستان و کلیله و دمنه و تاریخ
بیهقی شهرت می یابند و از انبوه آثار هزاران
گوینده توانا چهار یا پنج تن به مقامی نظیر
مقام فردوسی و نظامی و سعدی و مولانا
جلال الدین و خواجه حافظ می رسند . آثار
این بزرگان رکن رکن و پایه محکم
زبان و ادب فارسی است و هیچ گوینده و
نویسنده ای جز با مطالعه دقیق آثار این بزرگان
در این فن به استادی نخواهد رسید . تمام کسانی
هم که امروز من و شما با دیده تحسین به
آثارشان می نگریم از همین سرچشمه فیاض
سیراب شده اند . اکسیر فصاحت و زبان آوری
را باید از این خزائن گرفت و آن را با مطالعه
مستمر آثار بزرگ و مشهور قدیم و جدید ایران
و جهان سرشار و مایه ور ساخت !

بقیه از صفحه ۱۷
گفتم سعدی به زبان ما سخن نگفته است بلکه
این ماییم که به زبانی که سعدی به ما آموخته
سخن می گوئیم !
اینک از شما انصاف می خواهم ، برای
آموختن این زبان شیرین ، سخن چه کسی را
انتخاب کنیم که از گفته سعدی دلپذیرتر باشد ؟
اگر می گوئید گفتار استادان امروزی را ؛ بی
آن که در باب فضیلت آن بزرگواران یا دیگر
استادان متقدم و متأخر بر شیخ کوچک ترین
انکار و تردیدی داشته باشم جواب می دهم فکر
می کنید اگر هفتصد سال بر آنچه امروز مثل اعلا
فصاحت و بلاغتش می شمارید بگذرد ، آیا خواهد
توانست مثل گلستان و بوستان سادگی و زیبایی
و انطباق خود را با اصولی که در زبان امروز
مستعمل است حفظ کند ؟ برای یافتن جواب
این سؤال بدانچه چهل پنجاه سال پیش نوشته
شده و در عصر خود شاهکار بی رقیب و مسلم
بوده است مراجعه کنید و ببینید آیا زبان و
سیاق سخنشان کهنه شده است یا نه ؟
همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است
همه خوانند مزامیر ، نه همچون داود !
در ضمن برای رفع سوء تفاهم باید عرض
کنم که مراد بنده دفاع از سعدی نیست و آن